

عبدالله بن ابی عتبه

همراه ابودرداء و ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری و مردمی دیگر از یاران حضرت ختمی مرتبت مسافرت کرده است.

عقبه بن اوس سدوسی

محمد بن سیرین از او روایت کرده است. عقبه محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

عمرو بن وهب ثقفی

محمد بن سیرین از او روایت کرده است. او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

ابوشیخ هنائی

نامش خیوان و نام پدرش خالد و از قبیله ازد بوده است. محدثی ثقه و او را حدیثهایی بوده و پیش از حسن بصری درگذشته است.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از ابو هلال، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است: * ابن زیاد گرفتار فراموشی شده بود، به ابوشیخ هنائی دستور داد که در نماز - قرائت و اذکار و شمار رکعات را - به او یاد آوری کند.

حُضین بن منذر رقاشی^۱

۱. جای شگفتی است که محمد بن سعد درباره این مرد بزرگ که شاعری توانا و دلیر و یکی از پرچمداران حضرت امیر (ع) در جنگ صفین است و گفته اند، حضرت درباره او شعری سروده اند، چیزی نوشته است. برای آگاهی از فضل او به لسان العرب ابن منظور و قاموس فیروزآبادی و رجال شیخ طوسی و جامع الرواة اردبیلی مراجعه فرمایید.

عمران بن حطّان سدوسی

شاعر بوده و از ابو موسی اشعری و عایشه و جز آن دو روایت کرده است.

یزید بن عبدالله بن شخیر

ابن عوف بن کعب بن وقدان بن حریش. کنیه اش ابو علا بوده است.

گوید ابراهیم بن محمد بن عرعرة بن برّند، از یحیی بن سعد قطن، از ابو عقیل ما را خبر داد که می گفته است، ابو علاء می گفت * من از حسن بصری ده سال بزرگترم و مطرف از من ده سال بزرگتر است.

گوید سلیمان بن حرب، از ابو هلال، از ابو صالح عقیلی ما را خبر داد که می گفته است * یزید بن عبدالله بن شخیر چندان از مصحف خود تلاوت می کرد که بی هوش می شد - از حال می رفت.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از سعد جریری ما را خبر داد که می گفته است * ابو علاء یزید بن عبدالله بن شخیر از روی مصحف چندان قرآن تلاوت می کرد که - برادرش - مطرف می گفت بقیه امروز را تلاوت مکن و قرآنت را جمع کن.

گوید عمرو بن هشتم پدر قطن بن عمرو و یحیی بن خلیف بن عقبه، هر دو از گفته ابوخلده ما را خبر دادند که می گفته است * خود دیدم که ابو علاء ریش خود را با رنگ زرد خضاب می بست.

گوید عارم بن فضل و مسلم بن ابراهیم هر دو، از گفته ابو حفص اعین بن عبدالله عقیلی ما را خبر دادند که می گفته است * در حالی که کفن یزید بن عبدالله بن شخیر را می بریدم ابوالملیح هذلی از کنار من گذشت و گفت برای کفن او بندهایی همانند بندهای لباس زندگان بگذار.

محمد بن عمر واقدی می گوید: ابو علاء یزید بن عبدالله بن شخیر به سال یکصد و یازده هجری در بصره درگذشته است، و جز او می گوید به روزگار حکومت عمر بن هبیره درگذشته است. ابو علاء محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهای پسندیده‌یی است.

گروهی دیگر از این طبقه که از کسانی که بر شمر دیم کوچکتر بوده‌اند و از عمران بن حُصین و ابوهریره و ابوبکره و ابوبرزه و معقل بن یسار و عبدالله بن معقل و ابن عُمَر و ابن عباس و اَنَس بن مالک و جز ایشان روایت کرده‌اند

حسن بن ابی حَسَن - بصری -

نام ابو حسن یسار بوده و گفته شده است از اسیران دشت میشان است که او را به مدینه برده‌اند و رَبِیع دختر نَضْر که عمه انس بن مالک بوده او را خریده و آزاد کرده است. از حسن بصری روایت کرده‌اند که می‌گفته است * پدر و مادرم هر دو برده بوده‌اند و صاحب آنان مردی از بنی نجار بوده است. آن مرد همسری از خاندان سلمه انصار گرفته است و پدر و مادر حسن را به حساب بخشی از مهریه به آن زن بخشیده و پیش او فرستاده است و او هر دو را آزاد کرده است. و گفته می‌شود مادر حسن بصری کنیز ام سلمه همسر محترم حضرت ختمی مرتبت بوده است. حسن بصری در مدینه دو سال باقی مانده از خلافت عمر زاده شد.

می‌گویند گاه چنان بود که مادرش از خانه بیرون می‌رفت و کودک شیرخواره می‌گریست و ام سلمه (سلام الله علیها) برای آرام کردن و سرگرم ساختن او پستان خویش را در دهان کودک می‌گذاشت و گاهی ترشح شیری بیرون می‌آمد و می‌نوشید. می‌گویند این حکمت و سخن آوری از برکت همان است. حسن در وادی القری پرورش یافت و مردی بسیار فصیح بود.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از گفته خود حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * حجاج از من پرسید عمر تو چه اندازه است؟ گفتم: از دو سال مانده از خلافت عمر. گفت: به خدا سوگند جسمت از عمرت سالخورده‌تر است.

گوید ابوداود طیالسی از خالد بن عبدالرحمان بن بکیر، از حسن بصری ما را خبر داد

که می‌گفته است: * در پانزده سالگی عثمان را می‌دیدم که نشسته و برخاسته خطبه می‌خواند. گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از شعیب بن جبحاب، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است دیده است که * از ابریق بر دست عثمان آب ریخته می‌شود.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از ابورجاء ما را خبر داد که می‌گفته است * به حسن بصری گفتم تا چه هنگام در مدینه بوده‌ای؟ گفت: تا شبهای جنگ صفین. پرسیدم چه هنگام بالغ شدی؟ گفت: یک سال پس از جنگ صفین. گوید: محمد بن عمر واقدی می‌گفت آنچه در نظر ما ثابت است این است که به هنگام کشته شدن عثمان حسن بصری چهارده ساله بوده است، حسن بصری بدون تردید عثمان را دیده و از او حدیث شنیده و روایت کرده است. همچنین از عمران بن حصین و سمره بن جندب و ابوهریره و ابن عمر و ابن عباس و عمرو بن تغلب و اسود بن سریع و جندب بن عبدالله و صعصعة بن معاویه روایت کرده است. و صعصعة از ابوذر روایت کرده است. حسن از عبدالرحمان بن سمره هم روایت کرده است که سه سال همراه او در جنگهای کابل و اندقان و زابلستان شرکت کرده است. یحیی بن سعید قطن درباره احادیثی که حسن بصری از سمره روایت کرده است چنین می‌گوید که شنیده‌ایم از کتابی نقل می‌کرده است.^۱

گفته‌اند که حسن بصری مردی جامع و عالمی بلندمرتبه و فقیه و امین و مورد اعتماد و زاهد و پارسا و دارای دانشی گسترده و سخن‌آور و زیبا و خوش‌اندام بوده است. سخن حسن بصری درباره حدیثهایی که به صورت مسند - با آوردن اسناد - نقل کرده و از کسانی که از ایشان شنیده است بیان کرده است حجت است و احادیثی را که به صورت مرسل - بدون آوردن اسناد نقل کرده است - حجت نیست. حسن بصری به مکه رفت او را بر تختی نشاندند و مردم پیش او جمع شدند و برای ایشان حدیث می‌گفت. از کسانی که پیش او آمدند مجاهد و عطاء و طاووس و عمرو بن شعیب بودند. همه‌شان یا برخی از ایشان گفتند هرگز کسی مانند این مرد ندیده‌ایم.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از سعید بن عروه، از قتاده از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * اگر میثاقی که خداوند از اهل علم گرفته است نمی‌بود درباره بسیاری از چیزها که می‌پرسید پاسخ نمی‌دادم و حدیثی برای شما نمی‌گفتم.

۱. اندقان، اندغان، اندکان نام منطقه‌ای از فرغانه و دهکده‌ای از دهکده‌های سرخس است. به معجم البلدان مراجعه فرمایید.

گوید معن بن عیسی، از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است از حسن بصری شنیدم می گفت از ابوهریره شنیدم که می گفت * پس از دست زدن و خوردن هر چیزی که آتش آن را پخته و تغییر داده است وضو گرفتن - دست شستن - لازم است و حسن بصری می گفته است من این کار را هرگز رها نمی کنم.

گوید مسلم بن ابراهیم، از ابو هلال محمد بن سلیم ما را خبر داد که می گفته است از حسن بصری شنیدم می گفت * پیامبر خدا موسی علیه السلام جز پوشیده و دور از چشم دیگران غسل نمی کرد و بدن خود را شست و شو نمی داد. می گوید: عبدالله بن بریده از او پرسید ای ابوسعید این را از چه کسی شنیده ای؟ گفت: از ابوهریره.

گوید مسلم بن ابراهیم، از ربیعه بن کلثوم ما را خبر داد که می گفته است شنیدم مردی به حسن بصری می گفت * اگر روز جمعه ای گِل و باران و هوای خیس و مرطوب باشد می توان غسل نکرد؟ حسن گفت: باید غسل کرد و چون آن مرد اصرار کرد، حسن بصری گفت: ابوهریره ما را حدیث کرد و گفت حضرت ختمی مرتبت مرا به سه چیز سفارش فرمود، غسل روز جمعه و خواندن نماز وتر پیش از خفتن و روزه گرفتن سه روز از هر ماه. گوید عفان بن مسلم، از وهیب، از ایوب، و حماد از علی بن زید بن جدعان، و تنی چند از شعبه، از یونس ما را خبر دادند که آنان می گفته اند * حسن بصری از ابوهریره چیزی نشنیده است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری گاهی حدیث را نقل می کرده است و گاهی معنای حدیث را می گفته است. گوید عفان و موسی بن اسماعیل هر دو، از جریر بن حازم ما را خبر دادند که می گفته است * حسن بصری برای ما حدیث نقل می کرد گاه لفظی بر حدیث می افزود و گاه کلمه ای را می کاست ولی معنی حدیث یکسان بود - فزونی و کاستی او به درستی معنای حدیث صدمه نمی زد.

گوید عفان بن مسلم، از مهدی بن میمون، از گفته غیلان بن جریر ما را خبر داد که می گفته است * به حسن بصری گفتم: ای ابوسعید! گاه آدمی حدیثی را می شنود و آن را نقل می کند و بدون توجه ممکن است در نقل او فزونی یا کاستی راه یابد، این چگونه است؟ گفت: چه کسی این موضوع را تحمل می کند؟

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می گفته است

* دانش حسن بصری در صحیفه‌ای به این ضخیمی بود، عفتان با انگشتان دست خود ضخامت کتاب را نشان می‌داد.

عفتان بن مسلم، از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است: * به قتاده گفتم، حسن از چه کسی این موضوع را نقل می‌کرد که طلاق خلع جز در حضور سلطان - حاکم - درست نیست؟ گفت از زیاد.

سلیمان بن حرب، از حماد بن سلمه، از یزید رشک ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری سرپرستی قضا را داشته است.

گوید معاذ بن معاذ، از عمر بن ابی زائده ما را خبر داد که می‌گفته است * نامه‌ای از قاضی کوفه برای ایاس بن معاویه آوردم. وقتی با نامه رسیدم ایاس از قضاوت برکنار و حسن بصری به جای او به قضاوت گماشته شده بود. نامه را به او دادم پذیرفت و در آن باره از من دلیل و گواهی نخواست.

گوید سعید بن عامر، از همام بن یحیی، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفت * حسن بصری برای ما نقل نکرد که کسی از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر او را آموزش داده باشد. گوید عبدالصمد بن عبدالوارث، از شعبه ما را خبر داد که می‌گفت * حسن بصری را دیدم که برای نماز برخاست مردم بر او هجوم بردند. گفت این مردم را از داشتن پاسبان و کسی که آنان را از اینگونه کارها بازدارد چاره‌ای نیست. حسن بصری کنار مناره کهنه و قدیمی که آخر مسجد بود می‌نشست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از ابو عقیل ما را خبر داد که می‌گفته است * انگشتی حسن را در دست چپ او دیدم.

گوید عفتان بن مسلم، از معاذ بن معاذ، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * بر روی مهر انگشتی حسن بصری فقط چند خط بود.

گوید معن بن عیسی، از محمد عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * انگشتی حسن بصری را که تمام آن از نقره بود در دست چپش دیدم.

گوید مسلم بن ابراهیم، از عباد بن راشد ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری را دیدم در حالی که نعلین به پا داشت نماز می‌گزارد.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از سعید بن ابی عروبه ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری را دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید فضل بن دکین و عمرو بن هیشم و یحیی بن خلیف همگی، از ابوخلده نقل می‌کردند که می‌گفته است * حسن بصری را دیدم که ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید یحیی بن عباد، از عماره بن زاذان ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن را با ریش زرد دیدم.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابان عطار ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن را دیدم که ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.^۱

گوید معن بن عیسی، از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری را می‌دیدم که موهای سبیل خود را بدان گونه که بعضی از مردم کوتاه می‌کنند کوتاه نمی‌کرد.

گوید مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری را دیدم که نماز می‌گزارد و دستهایش درون عبای او بود.

گوید مسلم بن ابراهیم، از قره ما را خبر داد که می‌گفته است * انگشتری حسن را دیدم که حلقه سیمینی بود.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن حسن بصری جامه یمنی دارای نقش و نگار و بر سرش عمامه سیاه دیدم.

گوید عفان بن مسلم، از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر حسن بصری عمامه سیاه دیدم.

گوید ابو عمرو بن عاصم، از مبارک بن فضاله ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری را دیدم که در نماز طیلسان خود را بر جانب چپ بدنش قرار می‌دهد.

گوید عمرو بن عاصم، از همّام، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری نوره نمی‌کشیده است!

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالمؤمن سدوسی ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری را در مسجد دیدم که بر تن او طیلسان کردی دولایه که ظریف دوخته شده

۱. ملاحظه می‌فرمایید که نقل اینگونه مطالب با این همه اسناد نشان‌دهنده چیرگی اهل حدیث و پیروان احمد بن حنبل است، که توجه به رنگ ریش، آن هم به ویژه رنگ حنایی و زرد! و حداکثر اینکه استدلال به استحباب خضاب بشود، به راستی جای شگفتی است که جایگاه علوم و مباحث عقلی در کتاب طبقات و امثال آن از یاد رفته است.

بود و کوکهای آن دیده نمی شد دیدم.

گوید قبیصة بن عتبة، از سفیان ما را خبر داد که می گفته است کسی که خود دیده بود مرا خبر داد که * اندازه پیراهن حسن بصری تا جای بستن بندهای کفش بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از عیسی بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری را دیدم عمامه سیاهی بر سر داشت که دنباله آن را از پشت سرش آویخته بود و پیراهنی گشاد و بردی کوتاه بر تن داشت که آن را به صورت ردا پوشیده بود.

مسلم بن ابراهیم، از حرث بن سائب، از گفته خود حسن بصری ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار خلافت عثمان بن عفان به خانه های همسران حضرت ختمی مرتبت می رفتم و دستم به سقف خانه ها می رسید.

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است، از حمید بن هلال شنیدم که می گفت ابوقتاده به ما گفت * بر شما باد به پیوستن و بهره بردن از این شیخ، یعنی حسن بن ابی حسن بصری، و به خدا سوگند که من هیچ مردی را از لحاظ اندیشه شبیه تر از این مرد به عمر بن خطاب ندیده ام.

گوید موسی بن ابراهیم، از مهدی بن میمون، از محمد بن عبدالله بن ابی یعقوب ما را خبر داد که می گفته است از موری شنیدم می گفت ابوقتاده عدوی به من گفت * به این شیخ - حسن بصری - پیوسته باش و از او فراگیر که به خدا سوگند من کسی را از لحاظ اندیشه به عمر بن خطاب شبیه تر از او ندیده ام.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید ما را خبر داد که می گفته است * عروة بن زبیر و یحیی بن جَعْدَه و قاسم را دیدم هیچیک از ایشان را مانند حسن ندیدم. اگر حسن بصری در بزرگی و مردی خود به حضور یاران رسول خدا (ص) می رسید آنان نیازمند به اندیشه او می بودند.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از عقبه بن ابوثبیت راسبی ما را خبر داد که می گفته است * بلال پسر ابوبرده پیش من آمد، سخن از حسن بصری به میان آمد، بلال گفت: از پدرم ابوبرده شنیدم می گفت هرگز مردی را که افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) نداشته است از این شیخ یعنی حسن بصری شبیه تر به اصحاب آن حضرت ندیده ام.

گوید عمرو بن عاصم، از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می گفته است مردی از قول عبدالله بن عامر شعبی برای من نقل کرد که می گفته است * هنگامی که ابن هبیره به

حسن بصری و شعبی پیام فرستاد و آن دو را احضار کرد حسن و شعبی با یکدیگر دیدار کردند. گوید: شعبی فراوان پاس حرمت حسن بصری را داشت. و من او را گفتم: پدرجان! دیدمت که با این شیخ کارها کردی که هرگز نسبت به هیچ کس انجام نمی دهی. گفت: پسرجان! هفتاد تن از یاران پیامبر را دیده‌ام، و هیچ کس را از این شیخ شبیه‌تر به آنان ندیده‌ام.

گوید حسن بن موسی ما را خبر داد و گفت از ابوخیثمه زهیر بن معاویه شنیدم می گفت ابواسحاق همدانی ما را گفت که * حسن بصری شبیه یاران پیامبر (ص) بود.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از یونس ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری مردی بسیار اندوهگین بود و محمد بن سیرین مردی شوخ و خنده‌رو.^۱

گوید حسن بن موسی اشیب، از حماد بن سلمه، از گفته حمید و یونس بن عبید ما را خبر داد که آن دو می گفته‌اند * فقیهان را دیده‌ایم و هیچ کس از آنان را جامع‌تر از حسن ندیده‌ایم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از یونس ما را خبر داد که می گفته است * حسن برای خشنودی خدا سخن می گفت و اعتراض می کرد و محمد بن سیرین برای خشنودی خدا سکوت می کرد.

گوید مسلم بن ابراهیم، از قاسم بن فضل ما را خبر داد که می گفته است از عمرو بن مره شنیدم می گفت * من به سبب وجود این دو شیخ یعنی حسن بصری و محمد بن سیرین رشک می برم.

گوید مسلم بن ابراهیم، از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می گفته است، از قتاده شنیدم می گفت * حسن از داناترین مردم به حلال و حرام بوده است.

گوید عارم بن فضل، از حماد، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * کسی را سخاوتمندتر از این دو شیخ یعنی حسن بصری و ابن سیرین ندیده‌ام، ولی حسن بصری در تقاضای پذیرفته شدن هدیه‌اش بیشتر اصرار می کرد.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از یونس ما را خبر داد که می گفته است * به خدا سوگند حسن در مسئله فتنه‌ها و خونها از سران دانشمندان بود.

۱. به گفته ایوب سجستانی، حسن بصری می گفته است این اندوهگینی نتیجه بفرین مرد صالح علی بن ابی طالب علیه السلام است که در من کارگر افتاده است. لطفاً به الکُنّی واللقاب، ج ۲، ص ۷۵ مراجعه شود.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است: * به ابن اشعث گفته شد اگر خوشحال می شوی که برگرد تو چنان کشته شوند که برگرد شتر عایشه کشته می شدند، حسن بصری را با خود ببر، ابن اشعث به حسن پیام داد و او را با زور بردند. گوید عفان بن مسلم، از سلیم بن اخضر، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: * مردم به روزگار فتنه ابن اشعث از همراهی با او خودداری می کردند. به او گفتند این شیخ یعنی حسن بصری را با خود همراه کن و ببر. ابن عون می گوید: من خود حسن را دیدم که میان دو پل درحالی که عمامه سیاه بر سر داشت با مأموران ابن اشعث همراه بود. آنان لحظه ای از او غافل شدند حسن خود را در یکی از رودخانه ها افکند و از چنگ ایشان رهایی یافت و نزدیک بود در آن روز هلاک شود.

گوید عمرو بن عاصم، از سلام بن مسکین، از گفته سلیمان بن علی ربعی، ما را خبر داد که می گفته است: * به هنگام فتنه ابن اشعث که با حجاج به جنگ پرداخت، عقبه بن عبدالغافر و ابوالجوزاء و عبدالله بن غالب همراه تنی چند از کسانی که مانند ایشان بودند پیش حسن بصری رفتند و از او پرسیدند که ای ابوسعید! درباره جنگ با این مرد بسیار سرکش که خونها به ناروا ریخته و اموال را به ناروا تصرف کرده و نماز را رها کرده است و چه و چه انجام داده و پاره ای دیگر از کارهای حجاج را برشمردند چه نظر داری و چه می گویی؟ حسن گفت: رای من این است که با او جنگ نکنید که اگر گرفتاری حجاج برای شما عقوبت الهی باشد نمی توانید با شمشیرهای خود آن را رفع کنید و اگر آزمون است «شکیبایی کنید تا خداوند حکم کند و خدا بهترین حکم کنندگان است» گوید آن گروه از پیش حسن بصری بیرون آمدند و می گفتند مگر ممکن است از این گبرک پیرو کنیم. گوید آنان که قومی عرب بودند همراه ابن اشعث قیام و خروج کردند و همگی کشته شدند.

سلیمان در پی همین موضوع می گفت که مرة بن ذباب ما را خبر داد و گفت: * هنگامی که عقبه بن عبدالغافر میان خندق به حال مرگ افتاده بود او را دیدم، گفت: ای ابومعدل نه دنیا داشتیم و نه آخرت.

گوید موسی بن اسماعیل، از شیب بن عجلان حنفی ما را خبر داد که می گفته است: سلم بن ابی ذیال برایم گفت: * درحالی که گروهی از شامیان هم حاضر بودند کسی از حسن

بصری پرسید در فتنه‌هایی مانند فتنه ابن اشعث و یزید بن مهلب چه می‌گویی؟ شنیدم که حسن گفت: نه با این گروه باش و نه با آن گروه. در این حال مردی از شامیان گفت یعنی می‌گویی همراه امیرالمؤمنین هم نباشند؟ و درحالی که خشمگین شده بود و با دست گره کرده خود به حسن بصری اشاره می‌کرد همچنان می‌گفت آری ای ابوسعید و نه همراه با امیرالمؤمنین، و نه همراه امیرالمؤمنین!

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابوالتیاح ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که ابن اشعث به قیام پرداخت پیش حسن بصری و برادرش سعید حاضر بودم^۱، حسن بصری از خروج بر حجاج نهی می‌کرد و دستور به خودداری می‌داد و برعکس او، سعید بر آن کار تشویق می‌کرد. سعید ضمن گفتگو به حسن گفت: درباره سپاه مردم شام هم بر فرض که همین فردا با آنان رویاروی شویم چه گمان می‌کنی. به آنان خواهیم گفت ما نه امیرالمؤمنین را از خلافت خلع کرده‌ایم و نه اراده این کار را داشته‌ایم و داریم، بلکه اعتراض ما بر او، امیری و حکومت حجاج است، او را عزل کند. چون سعید از سخن خود آسوده شد، حسن شروع به سخن کرد و نخست حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و سپس گفت: ای مردم به خدا سوگند که خداوند حجاج را برای عقوبت شما بر شما چیره کرده است. با شمشیر با عقوبت خدا معارضه نکنید، بر شما باد به آرامش و تضرع به پیشگاه خداوند. اما آنچه درباره گمان و تصور من از مردم و سپاه شام پرسیدی، تصور من در آن مورد چنین است که اگر بیایند و حجاج دنیا و امکانات خود را در اختیارشان بگذارد بر هر کاری ایشان را وادارد انجام خواهند داد، گمان من نسبت به ایشان این‌گونه است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عمرو بن یزید عبدی ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم حسن بصری می‌گفت * اگر مردم هنگامی که از سوی سلطان گرفتار می‌شوند شکیبایی کنند چیزی نمی‌گذرد که گشایش می‌یابند ولی دشواری در این است که به شمشیر روی می‌آورند و بر آن توکل می‌کنند و به خدا سوگند هرگز روی خوشی و خوبی را نمی‌بینند.

گوید عفان بن مسلم، از سلیم بن اَخْضَر، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * مسلم بن یسار در نظر مردم بصره تا هنگامی که همراه ابن اشعث نشده بود محترم‌تر از

۱. برای آگاهی از فتنه ابن اشعث و سرانجام آن در مآخذ کهن مراجعه فرمایید به ترجمه اخبار الطوال دینوری، به قلم ابن بنده، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴ ش، ص ۴-۳۶۰.

حسن بصری بود و چون حسن از همراهی با ابن اشعث خودداری کرد از آن پس در نظر مردم بلندمرتبه تر شد و مسلم بن یسار از چشم مردم فرو افتاد.

گوید مسلم بن ابراهیم، از قاسم بن فضل ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری را دیدم که پای منبر ابن اشعث نشسته بود.

گوید روح بن عبادة، از گفته حجاج اسود ما را خبر داد که می گفته است * مردی ضمن بیان آرزوهای خود گفت ای کاش زهد حسن و پارسایی ابن سیرین و عبادت عامر بن عبدالقیس و فقه سعید بن مسیب و چیزی از مطرف را که روح بن عبادة آن را فراموش کرده بود می داشتم. گوید چون در این باره دقت کردند همه این امور را در حسن دیدند.

گوید عفان بن مسلم، از حاتم بن وردان ما را خبر داد که می گفته است * در حضور من و در حالی که می شنیدم، مردی از ایوب مسئله یی پرسید، ایوب عقیده و گفته حسن بصری را برای او گفت. آن مرد خندید. ایوب چنان خشمگین شد که سرخی به چهره اش دوید و از آن مرد پرسید چه چیزی تو را به خنده واداشت؟ گفت چیزی نبود. ایوب گفت از خوبی و نیکی خنده نکردی، همانا به خدا سوگند که دیدگان تو هرگز مردی فقیه تر از حسن بصری ندیده است.

گوید روح بن عبادة، از حماد بن سلمه، از جریری ما را خبر داد که می گفته است * ابوسلمة بن عبدالرحمان از حسن بصری پرسید آیا فتواهایی که برای مردم می دهی چیزهایی است که شنیده ای یا به رأی خود می گویی؟ حسن گفت: به خدا سوگند چنان نیست که تمام فتواهایی که می دهیم شنیده باشیم، ولی رای و اندیشه ما برای مردم بهتر از رای و اندیشه خودشان است.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید ما را خبر داد که می گفته است * خود من حدیثی را برای حسن بصری نقل کردم، پس از چندی شنیدم که حسن آن را نقل می کند. به او گفتم: ای ابوسعید این حدیث را چه کسی برای شما نقل کرده است؟ گفت: نمی دانم. گفتم: من این حدیث را برای شما نقل کردم.

گوید عفان بن مسلم، از زریک بن ابی زریک ما را خبر داد که می گفته است از حسن بصری شنیدم می گفت * هنگامی که فتنه روی می آورد دانشمندان آن را می شناسند و چون پشت می کند و می رود جاهلان آن را می شناسند.

گوید عفان بن مسلم، از سلیمان بن مغیره، از ثابت ما را خبر داد که گفت * در آن

هنگام که حجاج آن کارها را انجام داد و مسلمانان را از بصره بیرون برده بود همراه حسن بصری بر بام خانه‌اش نشسته بودیم. برادرش سعید بن ابی‌الحسن آمد و در همان حال که ما نشسته بودیم گفت ما به این موضوع اقرار می‌کنیم تا خود را از زندان رها سازیم. حسن گفته او را رد کرد، و او را گفته برادرش خوش نیامد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است * در خواب حسن بصری را دیدم که به زنجیر کشیده شده است.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت، از علاء بن زیاد ما را خبر داد که می‌گفته است * خوش نمی‌دارم تا دعای کسی را نشنوم به آن آمین بگویم مگر در مورد حسن.

گوید همین عفان، از سلیمان بن مغیره، از ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است مطرف می‌گفت * خوش نمی‌دارم تا نشنوم چه دعایی می‌کنند بر دعای کسی آمین بگویم، جز در مورد حسن.^۱

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است از حمید و یونس شنیدم که می‌گفتند * هیچ‌کس را که از حسن جامع‌تر باشد درک نکرده‌ایم.

گوید عفان بن مسلم، از سلیم بن أَخْضَر از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * گفتار و سخن حسن بصری شبیه گفتار و سخن رُوَبَّه بن عَجَّاج بود.^۲

گوید مسلم بن ابراهیم، از نوح بن قیس، از یونس بن مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است، مردی به حسن بصری گفت: ای اباسعید! حسن به او گفت: کجا پرورش یافته‌ای؟ گفت: در شهر اَبْلَه. گفت: از همان جا گرفتار شده‌ای.

گوید عفان بن مسلم، از اسماعیل بن ابراهیم، از یونس ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی سعید بن ابی حسن گفت من داناترین مردم به زبان و ادب عربم. گوید حسن از او پرسید تو چنانی؟ گفت: آری و اگر می‌توانی یک کلمه را بر من بگیر که نادرست گفته باشم.

۱. ظاهراً مقصود این است که در مجامع و مجالس بزرگ که صدای دعاکننده و موضوع دعا شنیده نمی‌شده است به تقلید از دیگران آمین نمی‌گفته‌اند. مگر در مورد دعاهاى حسن بصری که ناشنیده هم آمین می‌گفته‌اند.

۲. از سخنوران و سرایندگان نامور قرن دوم هجری و درگذشته به سال ۱۴۵. گویند خلیل بن احمد به روز مرگش گفته است امروز شعر و لغت و فصاحت را به خاک سپردیم. برای آگاهی بیشتر به وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۶۳ مراجعه فرمایید.

حسن گفت: همین سخن تو.^۱

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از اشعث ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگاه پیش حسن بصری می‌رفتیم نه از ما خبری پرسیده می‌شد و نه خبری به ما داده می‌شد و تمام سخن درباره آن جهان و آخرت بود و هرگاه پیش محمد بن سیرین می‌رفتیم درباره اخبار و اشعار از ما می‌پرسید.

گوید عفان بن مسلم، از یزید بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفت: * حسن را دیدم که در پایان داستانهای آموزنده‌ای که می‌گفت دستهای خود را برای دعا درحالی که رو به چهره‌اش بود بلند می‌کرد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می‌گفته است: * حسن هر روز نیم درم گوشت می‌خرید با آن حال هیچ آبگوشتی خوشبوتر از آبگوشت او نبویده‌ام، یا گواراتر از آن نچشیده‌ام.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: * چند بار با حسن درباره سخنان او در مورد اعتقاد به قدر گفتگوی قهرآمیز داشتم و سرانجام او را از سلطان ترساندم. در این هنگام بود که حسن گفت از امروز دیگر آن را بازگو نخواهم کرد. گوید عارم بن فضل، از حماد، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: * کسی را نمی‌شناسم که بر حسن بصری عیبی جز همین موضوع قدر گرفته باشد یا بتواند بر او عیبی بگیرد.

گوید عارم بن فضل، از حماد، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است: * به خدا سوگند حسن بصری را درک کردم و اعتقاد به قدر نداشت.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابوهلال ما را خبر داد که می‌گفته است حمید و ایوب سخن می‌گفتند، شنیدم حمید به ایوب می‌گفت: * دوست دارم که غرامتی سنگین بر ما بسته می‌شد و حسن بصری در آنچه سخن گفت و اظهار نظر کرد سخن نمی‌گفت، ایوب گفت یعنی در قدر.^۲

گوید موسی بن اسماعیل، از معتمر ما را خبر داد که می‌گفته است پدرم می‌گفت

۱. ظاهراً یعنی همین ادعای تو نادرست و ناپسندیده است.

۲. ظاهراً همانگونه که تهانوی در کشاف اصطلاحات الفنون گفته است اعتقاد به قدر اعتقاد معزله است آیا منظور این است که حسن بصری از پیشگامان آن گروه بوده است!

* حسن بصری شیخ بصره و برگزیده تر جوانمرد آن شهر است.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابو هلال، از غالب ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری را سوار بر خر خود کردم تا از مسجد به خانه اش ببرم. گروهی از مردم را دید که از پی او در حال حرکت اند، گفت اینان سلامتی برای دل کسی باقی نمی گذارند، مگر اینکه مؤمن به نفس خود رجوع کند و آن را بشناسد.

گوید عفان بن مسلم، از گفته مُرَجِّی بن رجاء، از غالب ما را خبر داد که می گفته است * یک بار که حسن بصری از مسجد بیرون آمد کسی خرش را برده بود، او کنار خر من آمد و بر آن سوار شد. خر من پای کسی را که سوارش می شد گاز می گرفت. من ترسیدم که مبادا پای حسن را گاز بگیرد. افسار و دهانه اش را به دست گرفتم. حسن پرسید این خر تو است؟ گفتم: آری. گوید: در آن حال مردانی از پی حسن به راه افتادند. گفت: خدا پدرت را بیامرزد، صدای کفش این گروه در دل آدم ناتوان اثر می گذارد و چیزی از آن باقی نمی گذارد. به خدا سوگند اگر مسلمان یا مؤمن - و شک در این کلمه از مرَجِّی بن رجاء است - به نفس خویش مراجعه نکند که بداند چیزی نیست، این صدای پای مردم شتابان دلش را تباہ می سازد.

گوید عفان بن مُسَلِم، از حماد بن زید، از یزید بن حازم ما را خبر داد و گفت شنیدم حسن بصری می گفت * این صدای کفش مردم پشت سر مردان، کمتر اتفاق می افتد که سفالگان را از کار متوقف نکند.

گوید عمرو بن عاصم، از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می گفته است شنیدم حسن بصری می گفت * این جهان را خوار و زبون بدارید و به خدا سوگند در آن صورت چه گوارا خواهد بود.

گوید سلیمان بن حرب، از ابو هلال، از غالب قطان ما را خبر داد که می گفت * گاهی که پیش حسن بصری بودیم ایاس بن معاویه و یزید بن ابی مریم هم آن جا می بودند. گوید: هرگاه از حسن چیزی پرسیده می شد ایاس به پاسخ دادن پیشی می گرفت. و چون دوباره از حسن پرسیده می شد فضیلت حسن را برایشان می فهمیدیم. گوید: از حسن پرسیدند آیا پرداخت یک صاع عسل - به عنوان هدیه - کافی است؟ ایاس پاسخ داد آری. حسن گفت: گاه بسنده است و گاهی کافی نیست. اگر رفیق و مهربان باشد بس است و اگر نادان و سفله باشد کافی نیست. گوید: برتری حسن بصری برایشان مانند برتری باز بود بر گنجشکها.

گوید عمرو بن عاصم، از یزید بن عوانه، از گفته ابو شداد که پیرمردی از بنی مجاشع و مورد ستایش بود ما را خبر داد که می گفته است * پیش حسن بصری سخن از پشمینه پوشان به میان آمده شنیدم که حسن سه بار گفت آنان را چه می شود که خویشان را گم کرده اند. در دل خود فخر و غرور نهفته می دارند و در لباس خود تظاهر به فروتنی می کنند. به خدا سوگند که هر یک از ایشان به خرقه پشمینه خویش شیفته تر است از دارنده جامه زیبا و پسندیده به جامه اش.

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو، از کلثوم بن جوشن ما را خبر داد که می گفته است * مردی پیش حسن آمد و در خانه اش بوی خوشی از دیگ احساس کرد و گفت: ای ابوسعید! به راستی که دیگ غذای تو خوشبوست. گفت: آری، دو گرده نان را مالک و ماهی نمکسودش را فرقد آماده کرده اند.^۱

گوید عبدالله بن جعفر، از عبیدالله بن عمرو، از کلثوم بن جوشن ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری در حالی که جبه و ردای یمنی بر تن داشت از خانه بیرون آمد. فرقد به فارسی او را گفت: ای استاد برای کسی چون تو پوشیدن جامه ای به این خوبی مناسب است؟ حسن به او گفت: ای پسر مادر فرقد! مگر نمی دانی بیشتر دوزخیان پشمینه پوشانند! گوید عبدالله بن جعفر، از عبیدالله بن عمرو، از کلثوم بن جوشن ما را خبر داد که می گفته است * مردی درباره نیازی که داشت از حسن یاری خواست. حسن با او از خانه بیرون آمد. آن مرد گفت: من از ابن سیرین و فرقد هم یاری خواستم هر دو گفتند بگذار به تشییع جنازه برویم و سپس همراه تو بیاییم. حسن گفت: اگر آن دو با تو می آمدند بهتر بود. پاداش آن از تشییع جنازه بیشتر و برتر بود.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابو هلال، از عتبه بن یقظان ما را خبر داد که می گفته است * پیش حسن بصری نشسته بودیم، چند جوان صوفی مسلک هم بودند که از حسن چیزی نمی پرسیدند. آنان شروع به نگرستن به یکدیگر کردند. حسن گفت ایشان را چه می شود چرا سرگردانند، چرا سرگردانند، چرا خود را گم کرده اند؟

گوید موسی بن اسماعیل، از قره ما را خبر داد که می گفته است از حسن بصری شنیدم می گفت * گروهی در این حلقه ما می نشینند که از این کار فقط دنیا را می خواهند، و شنیدم

۱. معنی این روایت را درست متوجه نشدم با تسماع ترجمه شد. راهنمایی اهل فضل مایه سپاس است.

می گوید خداوند بنده‌ای را که بر ما دروغ نمی‌بندد و چیزی را که نگفته‌ایم از گفته ما نقل نمی‌کند رحمت فرماید.

گوید موسی بن اسماعیل، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش حسن بصری نشسته بودیم روز به نیمه‌رسیده بلکه بیشتر گذشته بود، پسرش خطاب به ما گفت: شیخ را آزاد بگذارید که او را به زحمت انداخته‌اید و او تا کنون نه چیزی خورده و نه چیزی آشامیده است. حسن گفت: خاموش باش بس کن و با او ترشروی کرد و افزود که ایشان را آزاد بگذار به خدا سوگند هیچ چیز برای من بیشتر از دیدار ایشان و خودشان مایه آرامش و روشنی چشم نیست. چه بسا مرد مسلمانی به دیدار برادر مسلمانش می‌رود و آن دو چندان سخن می‌گویند و ذکر و ستایش خدای خود را انجام می‌دهند و یکی دیگری را از خواب و استراحت نیمروزی باز می‌دارد.

گوید موسی بن اسماعیل، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش حسن بصری بودیم هرگاه کسی می‌آمد می‌گفت سلام علیکم. حسن هم همان‌گونه پاسخ می‌داد که سلام علیکم.

گوید موسی بن اسماعیل، از حماد زید، از عمرو بن عبید ما را خبر داد که می‌گفته است * ما دانش حسن را فقط به هنگامی که خشم می‌گرفت از او فرا می‌گرفتیم.

گوید موسی بن اسماعیل، از عیسی بن منهال، از غالب ما را خبر داد که می‌گفته است، حسن بصری می‌گفت * فزونی کردار بر گفتار کرامت است و فزونی گفتار بر کردار ننگ است.

گوید موسی بن اسماعیل، از گفته حماد بن سلمه، از ثابت، از حسن ما را خبر داد که می‌گفته است * خنده مؤمن از غافل ماندن دلش سرچشمه می‌گیرد.

گوید موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از یزید بن زریع شنیدم که از گفته ابن ابی عروبه، و محمد بن سعد می‌گوید گمان می‌کنم که گفت از قتاده نقل می‌کرد که می‌گفته است * هرگاه این چهار مرد برای من جمع شوند به دیگران توجه ندارم و هر کس را هم که با ایشان مخالفت کند مهم نمی‌شمرم - یعنی در باب مسائل و احکام عقیده این چهارتن برای من ارزشمند است - حسن بصری و سعید بن مسیب و ابراهیم و عطاء، می‌گفته است این چهارتن پیشوایان شهرهایند.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از هشام ما را خبر داد که می‌گفته است * از

عطاء درباره چیزی پرسیدند، گفت نمی دانم. گفته شد حسن بصری چنین و چنان می گوید. عطا گفت: به خدا سوگند میان سینه من دلی چون دل حسن وجود ندارد.

گوید عمرو بن عاصم، از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می گفت: * در مکه بودیم، شعبی به من گفت دوست می دارم حسن وقتی خصوصی به من بدهد. من که با حسن بصری هم خانه بودم موضوع را به او گفتم. گفت هر وقت می خواهد بیاید. گوید: شعبی آمد، من بر در حجره ایستاده بودم. به شعبی گفتم: پیش او برو که در خانه تنهاست. شعبی گفت: خوشتر می دارم که تو هم همراهم باشی. داخل خانه شدیم. حسن رو به قبله نشسته بود و می گفت: ای پسر آدم، هیچ نبودی و تکوین یافتی، چیزها خواستی و به تو ارزانی شد، آنگاه چیزی از تو خواسته شد و ندادی چه بد کردی، سپس اندکی به سویی می رفت و برمی گشت و دوباره همان سخنان را می گفت و این کار را چند بار تکرار کرد. گوید، شعبی روی به من آورد و گفت: فلانی برگرد برویم که این شیخ در حالی غیر از حال ماست.

گوید عمرو بن عاصم، از سلیمان بن مغیره، از یونس بن عبید ما را خبر داد که می گفته است: * حسن بصری مقرری خود را گرفت و شروع به تقسیم کردن آن کرد. خانواده اش نیازی را که داشتند یاد آوری کردند. گفت آنچه را از مقرری مانده است بگیرید و بدانید که در این مقرری خیری نیست مگر همینگونه رفتار شود.

گوید عثمان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از حمید، از حسن بصری ما را خبر داد که می گفته است: * بسیاری خنده از چیزهایی است که دل را می میراند.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از محمد بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز درباره وضع جسمی و چگونگی خوراک و پوشاک حسن بصری از من پرسید. عمر بن عبدالعزیز گفت به من خبر رسیده است که عمامه دودی رنگ مایل به سیاه^۱ بر سر می نهاده است؟ گفتم: آری. گفت: آن گونه عمامه از لباسهای ویژه آن قوم است. سپس پرسید آیا حسن را دیدی که پیش عدی برود؟ گفتم: آری. سپس از مجلس او پرسید که آیا او را دیدی که چیزی در حضور عدی بخورد؟ گفتم: آری. روزی طبقی آوردند و حسن از آن طبق شفتالویی برداشت و بخشی از آن را گاز زد و خورد و باقی مانده اش را رد کرد.

۱. ظاهراً این رنگ عمامه یارسابان بوده است. این منظور در لسان العرب ذیل ماده حرق و کلمه حرقاقه در این باره توضیح داده است.

گوید موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت سهل بن حصین بن مسلم باهلی، از ابو قزعة باهلی برای ما نقل کرد که می گفته است * در حضور حسن تنی چند از بردگانی را که پدرت برای او فرستاده بود دیدم.

گوید عمرو بن هشتم پدر قطن بن عمرو، از گفته ابو حره ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری برای قضاوتی که بر عهده داشته است مزد نمی گرفته است.

گوید یعقوب بن اسحاق حضرمی، از گفته عقبه بن خالد عبدی ما را خبر داد که می گفته است از حسن شنیدم می گفت * مردم و نسناس همگی رفته اند، آوایی می شنویم و همد می نمی بینیم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از مندل، از ابو مالک ما را خبر داد که می گفته است * چون به حسن بصری گفته می شد آیا خروج و قیام نمی کنی که وضع بهتر شود و تغییر کند؟ می گفت جز این نیست که خداوند با توبه و بازگشت از گناه وضع را تغییر می دهد و با شمشیر تغییر نمی دهد.^۱

گوید خلف بن تمیم، از زائده، از هشام، از گفته حسن بصری و محمد بن سیرین ما را خبر دادند که هر دو می گفته اند * با پیروان هوی و هوس - بدعت گزاران و مباحثه کنندگان درباره ملل و نحل - همنشینی مکنید و با ایشان ستیز و بگو و مگو مکنید و از ایشان سخنی مشنوید.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم که می گفت * حسن بسیار سخن می گفت، درست به یاد ندارم ولی به نظرم گفت با آنکه به اندازه گنجایش خانه اش حاضر بودیم تاب مقاومت با او نداشتیم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از محمد بن زبیر از حسن بصری ما را خبر داد که * پسرش پیش حسن آمده، حسن پرسید درباره آن مرد پرس و جو کردی؟ گفت: آری. یعنی مردی که به خواستگاری دخترش آمده بود. حسن پرسید او برده آزاد کرده و وابسته است؟ گفت: آری. با آنکه یاران حسن از این کار او - که نوه خود را به برده آزاد شده بدهد دلگیر بودند. حسن به پسر گفت: برو و دختر خود را به همسری او

۱. ملاحظه می فرمایید که چنین روحیه ای تا چه اندازه برای دولتمردان اموی و مروانی مطلوب بوده است، طبیعی است که آنان از امثال حسن بصری سخت طرفداری کنند و شاید هم بدون اینکه حسن آگاه باشد از افکار او بهره برداری کنند که کرده اند و باید او را بر سادات حسنی و حسینی ترجیح دهند.

در آور. سپس پرسید چه اندازه به تو داده است؟ گفت: ده هزار درم. حسن گفت: ده بار هزار درم؟ اگر ده هزار درم از او بگیری چه چیزی باقی می ماند؟ نه! شش هزار درم را برای مرد بازگذار و چهار هزار درم بگیر. گوید در این هنگام مردی به حسن بصری گفت: ای ابو سعید! صد هزار درم از آن مرد هم در دست من است - نگران ده هزار درم مباش - حسن بصری پرسید صد بار هزار درم؟ گفت: آری. حسن گفت: نه به خدا سوگند در این کار خیری نیست. دختر را به همسری او مده. گوید در این هنگام مادر دختر آمد و به حسن اعتراض کرد که چرا ما را از روزی بی که خداوند برای ما فراهم فرموده است محروم می داری؟ حسن گفت: ای سنله فرومایه بیرون برو. راوی این خبر می گوید گویی هم اکنون آن زن را می بینم که پیرزالی بلندبالا بود.

گوید یزید بن هارون، از هشام بن حسان ما را خبر داد که می گفته است: * مسلمة بن عبدالملک برای حسن بصری جُبه و گلیمی فرستاد، حسن هر دو را پذیرفت و گاهی حسن را در مسجد می دیدم که همان ها را پوشیده و گلیم را روی جُبه فرو هشته است.

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * حسن بصری را دیدم در حالی که گلیمی پرنقش و نگار بر دوش داشت نماز می گزارد و به هنگام سجده هم دستهای خود را از آن بیرون نمی آورد.

گوید ابو عامر عتدی، از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفته است: * حسن بصری هرگاه پیش مردم می آمد چه در تابستان و چه در زمستان عمامه اش را از سر بر نمی داشت.

گوید فضل بن دکین، از عمارة بن زاذان ما را خبر داد که می گفته است: * بر تن حسن بصری پیراهن کتان مصری و بردی نگارین و قبایی ترک دار و طیلسان صاف و نیلگون دیدم. گوید فضل بن دکین، از بدر بن عثمان ما را خبر داد که می گفت: * بر سر حسن بصری عمامه سیاه دیدم.

گوید عمرو بن عاصم، از سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می گفته است: * حسن بصری را دیدم که جامه های یمنی و طیلسان می پوشید و عمامه بر سر می بست.

گوید وکیع، از دینار پدر عمر بن دینار ما را خبر داد که می گفته است: * بر سر حسن بصری عمامه سیاه دیدم.

گوید معن بن عیسی، از محمد بن عمرو انصاری ما را خبر داد که می گفته است

* حسن بصری را دیدم بر دست چپ انگشتری داشت.

گوید از گفته محمد بن حسن واسطی مرا خبر دادند که می گفته است عوف برای ما نقل کرد که * مردی از حسن مسئله بی پرسید و سپس گفت: ای ابوسعید! خانه من از این جا بسیار دور و آمد و شد بر من دشوار است، مرا حدیثهایی است، اگر در اینکه آنها را بخوانم مانعی نمی بینید آنها را بر تو بخوانم. حسن گفت: اهمیتی ندارد که تو بر من بخوانی و من به تو اعلان کنم که راوی آن حدیث را برای من نقل کرده است یا آنکه خودم برای تو حدیث کنم. آن مرد گفت: ای ابوسعید یعنی اجازه دارم بگویم حسن مرا حدیث کرده است؟ حسن بصری گفت: آری.

یحیی بن ابی بُکیر می گوید، حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می گفته است * کتابهایی را از حسن گرفته و برای خود نسخه برداشته است و سپس به حسن برگردانده است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از حمید بن مهران، از ابوطارق سعدی ما را خبر داد که می گفته است * به هنگام مرگ حسن بصری حضور داشتم می خواست وصیت کند به یکی از دیران گفت بنویس، این گواهی بی است که حسن پسر ابوحسن می دهد، گواهی می دهد که خدایی جز پروردگار یگانه نیست و محمد(ص) رسول خداست و هر کس به هنگام مرگ خود به راستی چنین گواهی دهد به بهشت می رود. این موضوع از معاذ بن جبل روایت شده است که به هنگام مرگ خود چنین وصیت کرده است، و این موضوع از گفته رسول خدا(ص) روایت شده است.

گوید معن بن عیسی، از گفته عبدالواحد بن میمون وابسته عروة بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است * مردی به ابن سیرین گفت خواب دیدم که پرنده ای در مسجد حسن بصری را در ربود - اندیشه او را در ربود - ابن سیرین گفت: اگر خواب تو درست باشد حسن مرده است. گوید: چیزی نگذشت که حسن درگذشت.

گوید عفان بن مسلم، از سلیمان بن مغیره، از ثابت ما را خبر داد که می گفته است * در بیماری مرگ حسن به خانه او رفتم. چیزی زیر لب می گفت که من نمی شنیدم پسرش مرا تفهیم کرد که او انا لله و انا الیه راجعون می گوید.

گوید معاذ بن هانی، از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می گفته است * پیش حسن بصری رفتم که بیمار بود. با گوشه چشم نگاهی به ما کرد و گفت: کاش آدمی از تندرستی

خود برای روز بیماری و درماندگی توشه بگیرد.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابو هلال ما را خبر داد و گفت می‌گفته است: * در خانه قتاده بودم، خبر آوردند که حسن بصری درگذشت. من گفتم: او در دانش غوطه‌ی خورده. قتاده گفت: نه به خدا سوگند که حسن در دانش پایداری کرد و عصاره دانش را گرفت و از آن سخت بهره‌مند شد. به خدا سوگند کسی جز خارجی و حروری حسن را دشمن نمی‌دارد. گوید موسی بن اسماعیل، از گفته سهل بن حصین بن مسلم باهلی ما را خبر داد که می‌گفته است: * کسی را پیش عبدالله پسر حسن بصری فرستادم و پیام دادم کتابهای پدرت را برای من بفرست. عبدالله پیام فرستاد که چون بیماری پدرم سنگین شد، به من گفت کتابهای مرا جمع کن و پیش من بیاور. ما که نمی‌دانستیم با آنها چه خواهد کرد، کتاب‌ها را جمع کرد و پیش او بردم. حسن به خدمتکار گفت تنور را روشن کن و سپس دستور داد همه آنها را جز یک صحیفه را سوزانند. عبدالله همان یک صحیفه را برای من فرستاد، پس از مدتی که عبدالله را دیدم خودش هم برای من همانگونه که فرستاده‌ام خبر آورده بود بیان کرد.

گوید معلی بن اسد ما را، از گفته عبدالؤمن پدر عبیده خبر داد که می‌گفته است: * شنیدم مردی از حسن بصری پرسید: ای ابوسعید هیچ‌گاه در جنگی شرکت کرده‌ای و به جهاد رفته‌ای؟! گفت: آری در جنگ کابل همراه عبدالرحمان بن سمره شرکت کرده‌ام.^۱ گوید مسلم بن ابراهیم، از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می‌گفته است: * حسن فقط دو بار حج گزارد یکی در جوانی خود و یکی در آخر عمر.

گوید احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از عبدالرحمان بن ابی ریحان، از عمر وابسته غفره ما را خبر داد که می‌گفته است: * قدری مذهب‌ها خود را به حسن بصری می‌بستند و سخنان نادرستی از او به سود خود نقل می‌کردند و حال آنکه عقیده و سخن حسن بصری مخالف رای و گفته ایشان بود. حسن می‌گفت: ای پسر آدم! هیچ‌کس را در قبال خشم خدا خشنود مکن و مپسند، و در کاری که سرکشی از فرمان خداوند است هیچ‌کس را اطاعت مکن، و در قبال فضیلت خدا کسی را ستایش مکن و در چیزی که خداوند آن را برای تو پیش نیاورده است کسی را سرزنش مکن، و هر کس می‌پندارد که با آزمندی می‌تواند به

۱. سید احمد ربی دحلان در فتوحات الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۵۶ می‌نویسد که حسن بصری دبیر ربیع بن زیاد حارثی و در فتح سجستان و کابل حاضر بوده است.

روزی خود بیفزاید اگر می تواند به میزان عمر خود بیفزاید یا رنگ خود را - اگر نمی پسندد - تغییر دهد و بر ارکان بدن یا سرانگشتان خود بیفزاید.

گوید موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت، از شعیب طیلسان فروش شنیدم که می گفت * حسن بصری را دیدم قرآن می خواند و چندان می گریست که اشکهایش از ریشش سرازیر می شد و فرو می چکید.

گوید عمرو بن عاصم، از همام، از قتاده ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری نوره نمی کشید.

گوید عفان بن مسلم، از مهدی ما را خبر داد که می گفته است * بر در خانه حسن بصری بودم، چون به خانه آمد خطاب به اهل خانه گفت السلام علیکم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از یحیی بن سعید برادرزاده حسن بصری ما را خبر داد که می گفته است * چون در خواندن و نوشتن ورزیده شدم گفتم: عموجان آموزگار چیزی می خواهد. گفت: آموزگاران چیزی نمی گرفتند. سپس گفت: پنج درم به او بده. آن قدر اصرار کردم و توضیح دادم که سرانجام گفت ده درم بده.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از زریق بن رُدیح ما را خبر داد که حسن بصری می گفته است * ای آدمی زاده هرگز چنان مباش که بگویی چه بودم - به گذشته خود مناز.

گوید عمرو بن عاصم، از همام، از قتاده ما را خبر داد که می گفته است * همراه حسن روی بوریا نماز می گزاردیم، و حسن بصری همه ساله به روز عید قربان سر خود را می تراشید.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابو هلال ما را خبر داد که می گفته است * حسن بصری هرگاه از سخن خود و نقل حدیث فارغ می شد و می خواست دعا کند عرضه می داشت: بار خدایا می بینی که دلهای ما را چه شرک و نفاق و غرور و ریا و ظاهر سازی و تردید و شک در دین تو فرا گرفته است، پروردگارا ای دگرگون کننده دلهای ما را بر دین خود پایدار بدار و آیین ما را اسلام استوار قرار بده.

گوید حسن بن موسی، از ابو هلال، از خالد بن رباح ما را خبر داد که می گفته است * از انس بن مالک مسئله یی پرسیدند، گفت: بر شما باد که از مولای ما حسن بصری پرسید. گفتند: ای ابو حمزه از تو می پرسیم و در پاسخ می گویی از مولای ما حسن پرسید؟! گفت:

آری ما شنیده‌ایم او هم شنیده است، او هرچه را شنیده حفظ کرده است و ما به فراموشی سپرده‌ایم.

گوید حجاج بن نَصِیر، از عماره بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است: * از حسن بصری پرسیدند آیا نمی‌خواهی پیش امیران بروی و آنان را امر به معروف و نهی از منکر کنی؟ گفت: بر مؤمن روا نیست خویشتن را زبون کند شمشیرهای ایشان بر زبانهای ما اگر سخنی بگوییم پیشی می‌گیرد، و آنان با شمشیر خود این‌گونه پاسخ می‌دهند، حسن با دست خود نشان داد که چگونه ضربت می‌زنند.

گوید حجاج از عماره، از گفته حسن ما را خبر داد که می‌گفته است: * دنیا بسیار اندک و به اندازه یک بار لیسیدن است. عماره می‌گفته است و کسی جز حسن را ندیدم که گفتارش با کردارش مطابق باشد.

گوید حجاج، از عماره ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیش حسن بودم فرَقْدُ آمد، حسن سرگرم خوردن حلوی خرما - افروشه - بود. به فرقد گفت: جلو بیا و بخور. گفت: بیم آن دارم که از عهده شکرش برنایم. حسن گفت: وای بر تو خیال می‌کنی می‌توانی از عهده شکر آب خنک گوارا بر آیی.

گوید حجاج، از عماره، از حسن ما را خبر داد که می‌گفته است: * جوانمردی را که پارسایی پیشه می‌کند، از گفتارش او را نمی‌شناسیم بلکه به کردارش او را می‌شناسیم و دانش سودمند همین است.

گوید حجاج، از عماره ما را خبر داد که می‌گفته است: * حسن بصری مرا گفت که این آواهای طرب‌انگیز را در خواندن قرآن خوش نمی‌دارد.

گوید حجاج، از عماره، از حسن ما را خبر داد که می‌گفته است: * با بدگمانی خود را از مردم پاس بدارید.

سعید بن محمد ثقفی، از ربیع بن صَبِیح ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگاه کسی حسن را روی ستایش می‌کرد خوش نمی‌داشت و هرگاه برای او دعا می‌کرد شاد می‌شد. گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از غالب قَطَّان ما را خبر داد که می‌گفته است: * نامه‌ایی از عبدالملک بن بشیر برای حسن بصری آوردم، گفت آن را بخوان. خواندم، در

۱. فرقد، از پارسایان و محدثان مشهور نیمه اول قرن دوم هجری و درگذشته به سال ۱۳۱ هجری است، به میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۴۵، شماره ۶۶۹۹ مراجعه فرمایید.

آن نامه برای حسن دعا کرده بود. حسن گفت: چه بسیار برادری برای تو وجود دارد که مادرت او را نژاییده است.

گوید علی بن عبدالحمید معنی، از عمران بن خالد خزاعی، از قول مردی که او را نام برد به ما خبر داد که می‌گفته است * مطر از حسن بصری مسئله‌ای پرسید و سپس به حسن گفت: فقیهان در این مسئله مخالف تو هستند. حسن گفت: ای مطر مادر بر سوگ تو بگرید مگر تو فقیهی دیده‌ای؟ آیا می‌دانی فقیه کیست؟ فقه چنان پارسا و ترسنده از خداوند است که در نظر خود فرادست خود را اهمیتی نمی‌دهد و نسبت به فروتر از خود تمسخر نمی‌کند و بر دانشی که خدایش آموخته است اجر و مزد نمی‌گیرد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، ما را خبر داد و گفت از ابوبکر بن عیاش شنیدم می‌گفت * حسن بصری هرگاه جنازه‌ای می‌دید می‌گفت: سپاس خداوندی را که هنوز مرا ربوده شده و پیچیده شده در جامه سیاه قرار نداده است. گوید و در آن روز سخنی نمی‌گفت - حدیثی نقل نمی‌کرد.

گوید معن بن عیسی، از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری به سال یکصد و ده درگذشته است. اسماعیل بن علی می‌گوید: در ماه رجب آن سال بوده و حسن صد روز پیش از محمد بن سیرین درگذشته است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * حسن بصری شب جمعه درگذشته و ایوب و حمید طویل او را غسل دادند و هنگامی که مردم برگشتند جنازه او را از خانه بیرون آوردند. حماد می‌گفته است: پدرم مرا با خود برد. معاذ بن معاذ می‌گفت: حسن بصری از محمد بن سیرین ده سال بزرگتر بوده است.^۱

سعید بن ابی حسن بصری

سعید از برادرش حسن کوچکتر بوده است. او گاهی روایت کرده است و از او روایت کرده‌اند.

۱. گفته‌ها و داوری‌های مؤلفان کتابهای رجال درباره حسن بصری گوناگون است. ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیا او را بسیار ستوده است و حال آنکه ابن حجر در تقریب التهذیب بیش از ستایش او را نکوهش کرده است. مناسب است آراء بزرگان شیعی و سنی درباره او مورد بررسی قرار گیرد.